مدت: 67 دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

طایفه‌ی یازدهم از طوایفی که به آن‌ها استدلال می‌شود برای این که اعمال قدرت به مرتبه‌ی ثانیه که انکار به ید هست شامل مواردی که جرح و کسر و قطع و ضرب‌های منجر به این امور هم می‌شود شامل می‌شود این طایفه روایاتی است که دلالت می‌کند بر وجوب مطلق انکار، که دلالت می‌کند انکار واجب است حتی مقیّد به ید هم نیست واجب است انکار که بعض روایات مثل روایت چهارم از صفحه‌ی 506 از این طبع انتشارات وابسته‌‌ی به جامعه‌ی مدرسین که در ذیل آن مستدرک هم هست که خواندیم این روایت را، حالا یک بار دیگر بخوانم. 506 حدیث چهارم که بود «إِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِيَ أَنْ آخُذَ الْبَرِي‏ءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ وَ كَيْفَ لَا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمُ الْقَبِيحُ فَلَا تُنْكِرُونَ عَلَيْهِ» کلمه‌ی ید هم ندارد مقیّد به انکار به ید هم نشده مطلق الانکار را دلالت می‌کند آن وقت گفته می‌شود در مقان تقریب استدلال که انکار بر آن رجل فاعل قبیح شامل ضرب و جرح و کسر و قطع و امثال ذلک هم می‌شود این‌ها هم طرق انکار هستند.

 پاسخ از این طایفه هم همان سه وجهی که در طوایف دیروز گفته می‌شد در این‌جا هم می‌آید هم انصراف به همان بیان گذشته و هم آن قرینه‌ی عقلیه که یلزم منه الفساد العظیم و هم آن مطلب سوم که با توجه به فرمایش شیخ و قرائن دیگر احتمال می‌دهیم حین الصدور این‌ها مکتنف به قرائنی بودند که مانع از انعقاد اطلاق می‌شدند و بنابراین اطلاق منعقد نمی‌شود. علاوه بر این که مطلبی را هم چند روز پیش عرض کردیم و آن این بود که هر وقت به عنوان مسببی امر یا نهی بشوند عنوان مسببی، در این موارد ما نسبت به سبب نمی‌توانیم اطلاق‌گیری بکنیم. انکار اسبابی می‌خواهد؛ به ید باشد به لسان باشد به امر آخری باشد و آن لسان هم دارای عرض عریض است، مصادیق متفاوته دارد، ید هم همین‌جور، آیا وقتی می‌گویند که انکار کنید که این یک امر مسببی هست می‌توانیم اطلاق بگیریم و بگوییم به هر سببی من الاسباب؟ یا نه این‌جور نیست بلکه مقصود این هست و آن سبب‌هایی که حالا در شریعت مشروع هست که آن را باید از بیرون برویم به دست بیاوریم که آن چیست، که این بحثش را کردیم. بنابراین بنابر آن مطلب هم که امر چهارم می‌شود باز تمسک به این دسته از روایات برای اثبات این که جرح و قطع و کسر و امثال ذلک هم واجب است یا جایز است تمام نیست.

س: ...

ج: اکرام هم همین‌جور است، مصادیق مسلّمه‌اش، و الا آن‌جا هم همین‌جور است.

س: ...

ج: بله اگر آن‌جا.... اگر هم بگوییم نه حتماً اصرار داشته باشید بر این که عنوان مسببی است همان‌جور می‌شود. حالا مثلاً اکرام کن علما را فرض کنید مصادیقی دارد که این‌ها از نظر عرفی اکرام هست ولی شرع این‌ها را منع فرموده آیا می‌خواهد بگوید آن‌ها هم جایز است؟

س: ...

ج: نه، همان‌طور که در اصول بیان شده «إقطع الشجر» گفتند مسببی است. چرا؟ چون قطع شجر که خودش که نمی‌شود که،‌ بله باید اره را بگذاری و هی ببری و بیاوری تا قطع بشود.

س: ...

ج: بله قطع کردن مسببی است یعنی ما قدرت بر قطع نداریم الا بالسبب، فلذا آن‌جا بعضی‌ها آمدند گفتند وقتی می‌گوید «اقطع الشجر» اگر آن مبنا را قائل بشویم که وقتی امر به مسبب می‌شود در حقیقت امر به اسباب است کما ذهب الیه صاحب المعالم و شیّده و قرّبه شهید صدر قدس سره، اگر این را بگوییم بله، اما اگر بگوییم نه، امر رفته روی مسبب به سبب کاری ندارد فلذا این بحث‌های آن در باب شک و این که آیا مسبب و سبب است؟ یا این که نه، رفته روی خود اسباب؟ قهراً اگر شک کردیم اقل و اکثر می‌شود این‌ها آن بحث‌های تفصیلی آن آن‌جا هست. عده‌ای از بزرگان قائل هستند به این که این‌ها عناوین مسببی است و آن‌ها اسباب هستند. بنابراین اگر ما شک کردیم که این سبب کفایت می‌کند، کفایت نمی‌کند، صحیح است یا نه؟ می‌گویند نمی‌توانیم. مگر این که یک‌جایی باشد همان‌طور که عرض کردیم اطلاق مقامی باشد یعنی شارع هیچ‌جا راجع به سبب حرفی نزده معلوم می‌شود سبب را به خود ما واگذار کرده آن وقت بله، آن هم نه به اطلاق لفظی بلکه به اطلاق مقامی، که این امر مسببی است شارع امر به مسبب که می‌کند باید سبب آن را روشن کند، حالا اگر سبب آن را روشن نکرد معلوم می‌شود که واگذار به خود ما کرده است. مثل این که می‌گوید «طهّر ثوبک و ثیابک فطهّر» حالا چه‌جور تطهیر بکنیم؟ این امر مسببی است دیگر، اگر یک‌جایی بیان کرده که چه‌جور تطهیر بکنیم خیلی خب، اما اگر بیان نکرده معلوم می‌شود هرجور خودتان شیوه‌ی شما هست رسم شما هست در باب تطهیرات، این را هم همان‌جور انجام بدهید. ولی در باب طهّر ثیابک، فرموده، فرموده اگر بولی شد دو بار مثلاً با آب قلیل، حالا بعض فتاوا حتی با آب کر، بیان کرده فرموده که ثمّ تأسرُهُ، بعد از این که چی کردی فشار بده آن را، خودش بیان کرده شیوه‌ی تطهیر را بیان کرده اما یک جاهایی هم که بیان نکرده آن‌جا می‌گویند واگذار به عرف فرموده است. علی ایّ حالٍ در این عناوین مسببی، یعنی عناوین مسببی مقصود عناوینی است که ما مستقیماً مباشرتاً نمی‌توانیم آن را انجام بدهیم الا به این که یک سببی را قبلاً، مسبقاً سببی را به کار بگیریم تا به آن مسبب برسیم. این انکار و امثال این‌ها همین‌جور است. این امور انتزاعی که سبب می‌خواهد.

طایفه‌ی دوازدهم: «ما دلّ علی حرمة مداهنة اهل المعاصی» من این ترتیبی که قبلاً عرض کرده بودم همین است، شما ممکن است در نوشته‌تان ترتیب را بهتر قرار بدهید چون آن وقتی که من تتبع می‌کردم هر چه که به آن برمی‌خوردم نوشتم ممکن است در مقام تطبیق نهایی بهتر باشد مثلاً‌ همین طایفه‌ی دوازدهم بهتر است که آخر بیاید چون بعضی‌های آن مقدم بر این هستند و لکن به ترتیبی که آن وقت نوشتیم حالا ما عرض می‌کنیم.

«ما دلّ علی حرمة مداهنة اهل المعاصی» که قبلاً‌ این روایت را خواندیم صفحه‌ی 507، باب هشت، حدیث یک، که این بود که خدای متعال «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شُعَيْبٍ النَّبِيِّ ع- أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفاً مِنْ خِيَارِهِمْ فَقَالَ علیه السلام يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي» این‌ها با اهل معاصی مماشات می‌کردند، مداهنه می‌کردند با اهل معاصی. پس دلالت می‌کند نهی می‌کند از مداهنه کردن، بنابراین که نهی از شیء امر به ضد عام و ضد خاص آن هست، مداهنه حرام است پس عدم المداهنه می‌شود واجب به عنوان ضد عام، و ضد خاص‌های آن که عبارت باشد از نهی لسانی کردن و یدی کردن، این‌ها هم ضد‌های خاص آن هست دیگر، بنابراین مسلک که عند الاصولیون قدما بوده که هما‌نطور که امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام و خاص است نهی از شیء هم مقتضی امر به ضد عام و خاص است بنابراین طبق این مبنا حرمت مداهنه دلالت می‌کند بر این که انکار به ید در جایی که با این محرم ترک می‌شود و معصیت کنار گذاشته می‌شود لازم هست. این مسئله اولاً چون همان‌طور که گفتیم مبتنی بر آن مبنا هست که آن مبنا، مبنای ناتمامی هست عند المتأخرین، امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست لا عام و لا خاص، حالا بعضی‌ها گفتند عام ممکن است که بگوییم ولی خاص مسلم است عندهم که نیست نهی از شیء هم مقتضی امر به ضد عام و امر به اضداد خاصه‌اش نیست پس مبنائاً درست نیست علاوه بر این که این روایت برای امت سابقه است بعض امم سابقه هست احتیاج دارد به این که با استصحاب و این‌ها بخواهیم مسئله را تمام بکنیم پس استصحاب در شبهات حکمیه می‌شود، از این ناحیه ممکن است که مورد اشکال واقع بشود کسانی که استصحاب در شبهات حکمیه را جاری نمی‌دانند، علاوه بر این که این استصحاب مستصحب آن احکام امم سابقه هست از این حیث هم باز حتی آن‌هایی که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می‌دانند استصحاب احکام امم سابقه را به خصوص مورد اشکال قرار می‌دهند بنابراین از این جهت هم مبنایی می‌شود کلّ علی مسلکه فی الاصول باید این‌جا....

س: ...

ج: نه، حرمت را دلالت می‌کند فقط، چرا می‌گوید حرام است مداهنه حرام است.

س: مبنا چه می‌شود؟

ج: حالا کسی باید مداهنه نکند دیگر، اما این که بگوییم آن‌ها واجب است نه، حالا این مداهنه باید نکند می‌خواهد مداهنه نکند باید چکار کند؟ باید قهراً تحقق مداهنه، عدم مداهنه به چه هست؟ به این که یک کاری انجام بده دیگر.

س: ...

ج: نه آن وقت وجوبش عقلی می‌شود نه وجوب شرعی، دیگر وجوبش می‌شود وجوب عقلی، نه وجوب شرعی، بعد هم این وجوب عقلی که پیدا کرد حالا باید برود ببیند که مقدمه‌ی حلال را به دست بیاورد ببیند چه مقدمه‌ای جایز است با آن مقدمه این فعل را انجام بدهد مثل این که مولا گفته توضّأ للصلاة، نمی‌تواند برود با آب غصبی که، عقل می‌گوید بله باید با آب وضو بگیری، برو آب به دست بیاور، حالا آب را ولو به غصب، ولو به دزدی، ولو به ظلم، این را که دیگر نمی‌گوید که.

س: ...

ج: استصحاب در شبهات حکمیه محل کلام است حالا چه فی شریعتنا و چه در شرایع سابقه، خود استصحاب در احکام کلیه محل کلام است حالا یا به خاطر این که می‌گویند ادله‌ی استصحاب انصراف دارد از شبهات حکمیه، چون همه‌ی ادله‌ی استصحاب موارد آن شبهات موضوعیه هست یا بخاطر اشکال فاضل نراقی که شیّده سید الخوئی قدس سره که استصحاب بقاء المجعول با عدم جعل، استصحاب عدم جعل معارضه می‌‌کند و همیشه استصحاب حکمی معارض دارد. بنابر آن مسلک و یا به خاطر این که یک استصحاب حاکم وجود دارد استصحاب عدم جعل حاکم است بر استصحاب بقاء مجعول، این‌ها دیگر برای اصول هست دیگر، در آن‌جا باید بیاید.

س: ...

ج: نه مابه یتحقّق عدم المداهنه هست. و حالا توضیح فرمایش ایشان را تمام بکنم.

و اما استصحاب شرایع سابقه که می‌توانیم یا نمی‌توانیم آن از جهت این هست که قد یُقال، که بقاء موضوع نداریم چون مخاطب به آن حکم شرایط سابقه بوده افراد آن شریعت بودند نه این که کل ناس باشند بنابراین مثل این هست که ما احکام نساء‌ را بخواهیم استصحاب بکنیم بر رجال مثلاً، این‌ها برای آن شرایع بودن افراد آن شرایع بودند بنابراین ولو استصحاب در شبهات حکمیه را جاری بدانیم در خصوص این مورد اشکال آخری وجود دارد ربطی به استصحاب در شبهات حکمیه ندارد، استصحاب این است که بقاء موضوع نداریم، این شبهه‌ای هست که بقاء موضوع نداریم. آیا خدای متعال به آن شریعت فرموده ایّها الناس؟ تا شامل آن‌ها هم بشود، یا نه ایها الناس نفرموده یا فرموده ای قوم شعیب، ای قوم موسی این کار را انجام بدهید ما قوم موسی نیستیم مثلاً، این اشکال در شبهات احکام شرایع سابقه این اشکال را هم دارد در آن‌جا. ...

س: ...

ج: بله پس بنابراین آن می‌شود برای ما واجب می‌شود که حرام می‌شود مداهنه کردن، وقتی حرام شد مداهنه باید چکار کنیم؟ باید ترک مداهنه کنیم به این که یک فعل ضد خاصی را به وجود بیاوریم چون این‌جا ترک مداهنه نمی‌شود الا به این که یک ضد خاصی را به وجود بیاوریم پس بنابراین یک مقدمه لازم دارد مقدمه عقل می‌گوید که چی؟ عقل می‌گوید چه مقدمه‌ای را به کار بگیرید؟ مقدمه‌ای که مشروع باشد جایز باشد. و این اول کلام است که حالا این جایز است یا جایز نیست؟

س: ...

ج: نیست بله، اما یک اصل.... نه باز مداهنه نکردن یک امر مسببی است یعنی باید یک ضدی را انجام بدهی تا مداهنه نکرده باشی. حالا چه ضدی را؟ این از باب حکم عقل می‌شود مثل این که گفته کن علی السطح عقل من می‌گوید چاره‌ای ندارد جز این که نصب سلّم بکنیم یا از پله‌ها بروی بالا، این از پله‌ها بروی بالا یا نصب سلّم بکنی، دیگر حکم شرع نیست عقل ما می‌گوید آن وقت عقل ما این‌‌جا وقتی می‌خواهد بگوید، می‌گوید چه مقدمه‌ای را انتخاب بکن؟ مقدمه‌ای را که مشروع است جایز است نمی‌گوید هر مقدمه‌ای را، فلذا است و چون جرح وضرب و قطع و کسر و این‌ها اول کلام هست الان،‌ پس ما به این دلیل نمی‌توانیم باید از دلیل بیرونی استفاده بکنیم جواز آن را، اگر جواز ثابت شد بله می‌توانیم او را استخدام بکنیم برای ترک مداهنه.

س: و این مشروعیت نسبت به مصداق مطرح نمی‌کند؟

ج: نمی‌کند آن مقدمات،

س: ...

ج: نمی‌توانیم بله، عقل چون مصداق را نمی‌گوید عقل می‌گوید من می‌گویم مقدمات مشروع را به کار بگیر تا به این‌جا برسی نمی‌گویم که غیر مشروع را به کار بگیر، فلذا عقل نمی‌گوید مولا حالا گفته صلّ مع الطهاره، غصبی هم شد برو بردار.

س: ...

ج: تغیّر در ذات الهی ربطی ندارد.

س: ...

ج: آن دوره از آن مردم؟ یا از همه؟ مثل لا رهبانیة فی الاسلام ولی در مسیحیت رهبانیت مطلوب شارع بوده.

س: ...

ج: می‌دانم ولی آن حکم باید برای چه باشد؟ برای افراد خاص نباشد که ما برای افراد دیگر... و الا تسبیه‌ی حکم من موضوعٍ الی موضوع آخر می‌شود من مکلّف الی مکلّفٍ آخر می‌شود، بله یک احکامی هست که این احکام حسنش ذاتی است و نمی‌شود گفت، مثلاً حرمت ظلم، در تمام شرایع حرمت ظلم هست، حسن عدل، این‌ها را نمی‌شود گفت، این‌ها ما احتیاج به استصحاب نداریم، آن‌ها که می‌دانیم برای شریعت خوب است چیزهایی که نه احتمال می‌دهیم برای آن شریعت باشد برای ما نباشد. کما این که این‌جا هم همین‌جور است.

س: ...

ج: مختلف بودند. بعضی‌ها هم حتی برای یک شهر بودند برای یک محله بودند برای یک محله‌ی دیگر هم نبودند. یعنی آن‌قدر دائره‌ی نبو‌ت‌شان خیلی محدود بوده این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام آن‌ها مختلف هستند.

 این طایفه‌ی دوازدهم، طایفه‌ی سیزدهم «ما دلّ علی حرمة عدم الغضب العملی و وجوب الغضب العملی» که همین روایت شریفه است که ذیل آن این هست «دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِي‏» که ظاهر این هست که این غضب، غضب مجرد و صرف غضب نفسانی نیست که خشمگین نمی‌شدند در دل‌شان، در ضمیرشان، یعنی این‌ها همان به قرینه‌ی عطف به آن یعنی عملاً نمی‌آمدند مبارزه کنند با اهل معاصی، نهی کنند انکار کنند غضب عملی انجام نمی‌دادند این الکلام در این روایت هم همان کلامی است که درباره‌ی مداهنه عرض کردیم منتها آن حرمت بود این وجوب غضب هست اگر استفاده‌ی وجوب بکنیم، اگر بگوییم حرمت عدم غضب استفاده می‌شود باز الکلام الکلام است.

طایفه‌ی چهاردهم؛ «ما دلّ علی وجوب التأدیب» که قبلاً خواندیم روایت 494، حدیث ششم، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَيُّمَا نَاشِئٍ نَشَأَ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدَّبْ عَلَى مَعْصِيَةٍ كَانَ اللَّهُ أَوَّلَ مَا يُعَاقِبُهُمْ بِهِ أَنْ يَنْقُصَ فِي أَرْزَاقِهِمْ» هر کسی در یک قومی نشو و نما کند و این در طول عمرش ادب نشود تأدیب نشود از طرف آن قوم بر معصیتی که انجام می‌دهد، که یُؤدَّب خواندیم قبلاً عرض کردیم دو احتمال وجود دارد یُؤدِّب بخوانیم یعنی خودش کسی را تأدیب نکرده یا نه لم یُؤدَّب، یعنی تأدیب نشده از ناحیه‌ی دیگران، این كَانَ اللَّهُ أَوَّلَ مَا يُعَاقِبُهُمْ بِهِ، این خدای متعال این هست که ارزاق آن‌ها را کم می‌فرماید.

 این روایت هم دلالت می‌کند بر این که هر کسی معصیت انجام می‌دهد باید از طرف دیگران تأدیب بشود حالا تأدیب بشود به چی؟ به هر ... به قولی به یدی و امثال‌ این‌ها، همه را شامل می‌شود. اما لم یُؤدِّب گفتیم که درست نیست چون اگر لم یُؤدِّب می‌خواندیم یک اشکال کلامی پیدا می‌کرد؛ یک نفر اگر تأدیب نکند خدای متعال کل آن قوم را بخاطر این ارزاق‌َشان را کم می‌کند چون این یک نفر به وظیفه‌اش عمل نکرده کل قوم... این خلاف کأنّ عدل است و این‌ها، حالا یک نفر گناه کرد خدای متعال همه را معاقبت کند به این که، ولو دیگران هم کارشان را انجام می‌‌دهند حالا این‌ انجام نداده؛ اما لم یؤدَّب اگر بخوانیم درست است چون یعنی همه ترک واجب کفایی کردند وقتی همه ترک واجب کفایی کردند بله مستحق عقاب هستند لم یُؤدَّب، بنابراین به این قرینه‌ی عقلی باید لم یُؤدَّب خوانده بشود.

 این روایت هم باز دلالتش به حسب.... دلالت بدی نیست چون ادب کردن تأدیب کردن مصادیق کتک زدن و این‌ها هم یکی از جهات ادب است دیگر، ادب کردن که سابقاً بخصوص در ذهن‌ها این‌جوری بود همه‌ی معلم‌ها و این‌ها تأدیب‌های غلط می‌کردند، ادب می‌کردند، همه‌ی این امور زیاد بوده آن موقع، پس لم یُؤدَّب شامل این می‌شود، این‌جور نیست که انصراف داشته باشد در اذهان از زدن، از اصل زدن انصراف ندارد. اما در عین حال آن بیانات ثلاثه‌ی سابقه، این‌جا هم می‌آید بلکه بیانات اربعه‌ای که امروز هم عرض کردیم این‌جا هم می‌آید هم انصرافی که صاحب جواهر فرمود که این تأدیب، حتی تأدیب به کسر عضو، قطع عضو، کسر عظم و جرح، کور کردن و امثال ذلک، این آن هم برای همه‌ی معاصی این ...

س: ...

ج: خدا دارد عقوبت می‌فرماید، اگر واجب نبود عقوبت ندارد که.

س: ...

ج: عقوبت دنیا هم همین‌جور است. عقوبت دنیا هم اگر یک چیزی واجب نباشد و حرام نباشد عقوبت دنیوی هم برای آن باطل است. قبح عقاب بلا بیان فرقی بین عقوبت اُخروی و دنیوی در آن نیست عقاب بلا بیان قبیح است حالا چه در دنیا و چه در آخرت.

س: ...

ج: بله، این اولُ ما یُعاقب، عقوبت فرموده این‌جا، نفرموده اگر این‌جور کنید ...به عنوان عقوبت این‌جا بیان کرده یُعاقبُهم، یعاقبهم وقتی می‌فرماید این‌جا تکلیف انجام نشده، یک امر واجبی انجام نشده. بله ما یک آثار وضعیه‌ای داریم که به طور خودکار و قهری بر یک اعمالی البته به ارادة الله تبارک و تعالی هست یعنی ولی این‌ها ملازمه‌ی قهری دارد که خدای متعال این را که اراده ‌کند آن را هم اراده می‌کند دیگر، یعنی نمی‌شود اراده نکند مثل این که اگر اراده کرد شخص رویش این‌طرف باشد قهراً کمرش باید آن طرف باشد، بگوییم نه خدای متعال اگر اراده نکرد آن‌طرف نمی‌شود این قابل تحقق نیست در عالم، این مسئله، پس اگر این را اراده کرده آن را هم اراده کرده این محقق می‌شود.

س: ...

ج: اگر آمده باشد اثبات بشود که عقوبت است آن را باید به خلاف ظاهر آن معنا بکنیم و الا عقوبت ظاهر آن همین است

س: ...

ج: نه، آن‌ها را این‌جا قرینه نداریم. اگر فرض کردیم در یک مکروهی آمده باشد کما این که داریم بعضی وقت‌ها برای این که خیلی آن مکروه را تشدیدش را دلالت کند ملعونٌ ملعونٌ ملعون بات وحدهُ، کسی که در خانه تنها بخوابد ملعون است با این که مسلم است از نظر ... حرام نیست اما می‌خواهد بگویند شدت کراهت دارد تعبیر به ملعونٌ فرمودند.

س: ...

ج: این‌قدر زیاد نیست که شما بگویید مثل حقیقت شرعیه‌ای که بگوید مجازش ...

س: ...

ج: نه در این حد نیست. آن‌جاها قرینه وجود دارد.

چند اشکال به استدلال به این روایت شریفه وجود دارد که عرض کردیم آن بیانات ثلاثه این‌جا هم می‌آید مضافاً به ضعف سند که این روایت دارد افرادی در این سند هستند که لانعرفُهم، مثل عن ابی عبد الله الخراسانی مثلاً، و این روایت در کافی شرف هم نیست از عقاب الاعمال نقل شده که آن مطلبی که در مورد کافی داریم راجع به عقاب الاعمال که نداریم صدوق شهادت نداده روایات این کتاب صادر از ائمه علیهم السلام شده، روایات را با سند ذکر می‌‌کند به عهده‌ی خود ما هست که سند را بررسی بکنیم. این پس بنابراین این روایت را هم نمی‌توانیم به آن استدلال کنیم.

آخرین طایفه ...

س: ...

ج: بگوید آن غیر از این هست، آن را ان شاء الله می‌گوییم، آن صرف‌نظر از آن هست.

س: ...

ج: می‌گوییم الان، آن را الان وارد می‌شویم.

«الطائفةُ الخامس عشر ما دلّ علی وجوب الانکار بالید» این‌جایش این‌جا نبود، این باید بعد از طایفه‌ی یازدهم ذکر می‌شد آن انکار مطلق بود طایفه‌ی بعد انکار بخصوص ید است منتها چون بعداً‌ توجه به آن کردیم این را آخر آوردیم شما در نوشته‌هایتان می‌توانید این را ببرید ...

ما دلّ علی وجوب الانکار بالید، که اصلاً‌ یک باب داریم دیگر، صاحب وسائل باز کرده فرموده «بابُ وجوب الامر و النهی بالقلب ثم باللسان ثم بالید» روایات متعددی هست که می‌گوید انکار به ید، این بهتر از آن روایت انکار مطلق است، دلالتش اقوای از آن می‌شود که انکار به ید دیگر حتماً شامل ضرب، ید چه کار می‌کند؟ یک چیز واضح آن این هست که مثلاً یک ضربی یک ... یک فشاری یک چیزی با دست انجام بشود ولیکن در عین حال آن‌چه که از ید این روایات بر آن دلالت می‌کند همان حداقلی‌ها است که منجر به کسر و قطع و امثال ذلک نمی‌شود حالا یک سیلی‌ای مثلاً‌ به او می‌زند آن هم نه سیلی‌های خیلی آب‌دار، یک سیلی معمولی مثلاً زده می‌شود یک فردی گوشش را می‌گیرد یک گوش‌مالی‌ای مثلاً به او می‌دهد و امثال این‌ها، یا مثل معلم‌ها که قبلاً بعضی‌ها بی‌انصاف بودند خودکار می‌گذاشتند لای انگشت و فشار می‌دادند که خیلی هم درد می‌آمد این هم بله تجربه شده است. امثال این‌ها، اما حالا جوری بیاید اعمال قدرت بکند که قطع عضو بشود، کسر عظم بشود نمی‌دانم، عماء بصر بشود و امثال ذلک از این‌ها انصراف دارد همان‌طور که صاحب جواهر فرمود و ثانیاً همان مفسده‌ی عظیمه بر آن بار می‌شود آن امر سومی هم که قبلاً عرض کردیم وجود دارد آن امر چهارمی هم که قبلاً گفتیم و امروز هم باز عرض کردیم وجود دارد.

این فتحصّل مما ذکرنا که از استقراء عناوین مأخوذه‌ی در لسان شارع در ضمن این طوایف پانزده‌گانه ما به دلیلی واقف نشدیم که بتوانیم به آن استدلال کنیم بر وجوب این مرتبه که منجر به قطع و جرح و کسر و امثال این‌ها می‌شود پس اصول مقتضی داریم یعنی اصلاً دلیلی نداریم بر تجویز این امور برای همگان، این کاری فعلاً‌ به امام معصوم و خلاصه معصومین علیهم السلام یا من أذن له الامام و المعصوم بالخصوص نداریم آن بحث دیگری است این بحث ما در امر به معروف این هست که فلسفه‌ی همگانی حالا چه هست؟ برای ائمه علیهم السلام و معصومین علیهم السلام یا من أذن له الامام خاصاً یا به ادله‌ی ولایت فقیه بعد از این که بر آن‌ها ثابت شده که برای فقیه جامع الشرایط هم هست یا نه، این بحث خارج از فعلاً بحث ما هست آن مرتبه‌ی آخری است مسئله‌ی آخری است باید جداگانه بحث بشود.

س: ...

ج: برای آن‌ها هم نه، برای آن‌ها هم مشکل است. مگر این که باز ادله داشته باشیم.

س: ...

ج: نه، آن دفاع است، آن دفاع از شخص است. یعنی لامسی آمده مثلاً فرض کنید خانمی را می‌خواهد دست بگذارد او می‌گوید دفاع کن.

س: ...

ج: نه آن این هست، او می‌گوید هر کسی می‌ْآید سراغش چیز نمی‌کند

س: ...

ج: بله آن باز دفع منکر عظائم امور است آن برای حالا زندان و این‌ها خوب است. بله آن هم بد نیست آن هم حالا این‌جا ذکر بشود چرا جوابش همین است آن هم خوب است این روایت را هم قبلاً خواندیم که یک ...

 این حالا اگر فرض کردیم که مقتضی تمام است و بعضی از این طوایف دلالت می‌کند اگر این را فرض کردیم این شبهه پیش می‌آید که آیا این مقتضی مانع دارد معارضی دارد یا ندارد؟ طوایفی از روایات وجود دارد که ممکن است که بگوییم با این روایات بر فرض دلالت معارضه می‌کند که آن روایات، روایاتی است که هم می‌شود به عنوان معارض با این روایات ذکرش کرد و هم می‌شود به عنوان روایاتی که این مرتبه را منع می‌کند به آن استدلال کرد.

طایفه‌ی أولی روایاتی است که دلالت بر وجوب رفق می‌کند، این طایفه دو دسته هستند خودشان، یک: آن دسته‌ای که دلالت می‌کند بر وجوب رفق مطلقاً، نه در باب خصوص امر به معروف و نهی از منکر، که صاحب وسائل قدس سره باب چهاردهم از همین ابواب امر به معروف و نهی از منکر را همین قرار داده «بابُ استحباب الرفق بالمؤمنین فی أمرهم بالمندوبات و الاقتصار علی ما لایثقل علی المأمور» تا آخر، که بعضی از این روایات به نحو مطلق است. که مثلاً روایت اول همین باب چهاردهم....

س: ...

ج: حالا ایشان حمل استحباب کرده، عناوین خیلی فتوای ایشان که جمع بین روایات کرده.

فرمود که «عن ابی عبد الله علیه السلام قال» به عمر بن حنظله فرمود طبق این نقل «لَا تَحْمِلُوا عَلَى شِيعَتِنَا وَ ارْفُقُوا بِهِمْ» این روایات برای بزرگوارانی که به تبلیغ مشرف می‌شوند و این سعادت نصیب‌شان می‌شود مهم است. همین روایت را مطالعه بفرمایید همین باب را که نحوه و شیوه‌ی تبلیغ را حضرت می‌فرماید امور را بر مردم سنگین نکنید «فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَحْتَمِلُونَ مَا تَحْمِلُونَ» مردم آن ظرفیتی را ندارند که خود شماها دارید که حالا در حوزه بودید مدتی چه بودید بخواهید امور را بر آن‌ها سخت بگیرید خیلی، این‌ها را باید آهسته آهسته هی این‌ها را رشد داد تا وقتی که ظرفیت پیدا بکنند بشود بر آن‌ها، از اول یک جوانی که می‌آید پهلوی شما، نماز شب بخوان، نوافل ظهر بخوان، نمی‌دانم چه بخوان هزار تا چیز گردنش بیاندازی، این فرار می‌کند. همان‌طور که در روایت دوم همین باب آن داستان معروف هست که یک کسی را مسلمانش کرد و برد مسجد و کذا، بعد آخر آن روایت یک مطلب مهمی است که باز این مطلب هم توضیح دادن آن برای مردم و برای مسئولین خیلی مهم است که فرمود.... بله آخر این روایت این هست که حضرت فرمود «أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ- كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَ الْعَسْفِ وَ الْجَوْرِ» آن‌ها با سرنیزه بر مردم حکومت می‌کردند «وَ أَنَّ إِمَامَتَنَا (نسخه بدل امارتنا) بِالرِّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّةِ وَ حُسْنِ الْخِلْطَةِ وَ الْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فَرَغِّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَ فِي مَا أَنْتُمْ فِيهِ» مردم را با همین عناصری که گفتیم این‌ها جاذبه دارد برای مردم، این‌ها با همین امور جاذبه‌دار مردم را راغب کنید در دین‌تان و در آن مذهبی که شما در آن قرار دارید با این‌ها مردم را ترغیب بکنید. این‌ها عناصر موفقیت هم حکومت است و هم عالم دینی هست عالم دینی هم اگر این‌جوری باشد از هزار تا منبر و حرف زدن اثرش مسلم بیش‌تر خواهد بود. حالا این یک روایت که حضرت فرمود که همان‌طور که عرض کردیم فرمود «لَا تَحْمِلُوا عَلَى شِيعَتِنَا وَ ارْفُقُوا بِهِمْ» گفته می‌شود آقا رفق چه‌جور جور درمی‌آید با این که حالا یک گناهی کرده بیایی چشمش را کور بکنی؟ بیایی کسر عضو، قطع عضو انجام بدهی؟ یا مثلاً آبرویش را ببری در میان مردم، این با ادله‌ی رفق چه‌جور جور درمی‌آید؟ این مرتبه‌ی شدیده، این مراتب، این امور با رفق عمومی، این‌جا که داشت و ارفقوا بهم، در خصوص باب امر به معروف و نهی از منکر نبود این طایفه‌ی أولی است، طایفه‌ی ثانیه روایاتی است که در خصوص باب امر به معروف و نهی از منکر وارد شده که قبلاً مفصّلاً این طایفه را خواندیم در ادله‌ی اشتراط علم و این‌ها در آن باب چون این روایات همان روایات هست آن‌جا مفصلاً خواندیم فقط حالا فقط اشاره می‌کنیم حالا، 486

س: ...

ج: بله این همین شیعه‌ای که این‌جا گفته می‌شود شیعه‌ی مطلق است یعنی همین‌هایی که پیرو هستند یعنی قبول دارند. آن معانی‌ای که برای شیعه شده آن‌ها معانی، چون شیعه هم خودش اصطلاحاتی دارد ماشیعه‌ی رسمی داریم و شیعه‌ی اسمی، شیعه‌ی اسمی یعنی آن که دوازده امامی هست یا حتی نه دوازده امامی نیست چون به فرق کیسانیه و واقفه و این‌ها هم شیعه گفته می‌شود.

این صفحه‌ی 486 عرض کردیم از جعفریات است، فرمود که «عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثٌ رَفِيقاً بِمَا يَأْمُرُ بِهِ رَفِيقاً بِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَدْلًا فِيمَا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلًا فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ عَالِماً بِمَا يَأْمُرُ بِهِ عَالِماً بِمَا يَنْهَى عَنْهُ» پس خصلت اولی که حضرت می‌فرماید که لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا کسی این‌جور باشد یعنی آدم آمر به معروف و ناهی از منکر باید این را مراعات بکند رفق را مراعات بکند «رَفِيقاً بِمَا يَأْمُرُ بِهِ رَفِيقاً بِمَا يَنْهَى عَنْهُ» که این‌جا این «ما» در این‌جا شما ممکن است که بگویید که ما چرا استعمال شده؟ رفیقاً بمن یأمرُ به، رفیقاً بمن ینهی عنه، می‌دانید در قرآن شریف «ما» مکرراً در خدای متعال استعمال شده این حرفی که زده می‌شود که ما حتماً غیر ذوی العقول است این تمام نیست نه ما در قرآن شریف مکرر در مورد خدای متعال هم به کار برده شده بنابراین این‌جا رفیقاً بما یعنی بمن، بمن ینهی عنه، و عدلاً‌ و تا آخر، این یک روایت.

روایت دوم که باز همین مضمون را دارد صفحه‌ی 487

س: ...

ج: به کسی که امر می‌کند او را به آن فعل، یا از آن شیء.

س: ...

ج: حالا این روایت را این را بخوانم ببینید این‌جا چه‌جوری هست این صفحه‌ی 487 هامش، حدیث چهار، طبرسی در مشکاة الانوار «عن الصادق علیه السلام أنّه قال إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَامِلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ» که شیخ بهایی نقل کرده از بعضی از بزرگان که گفته‌اند آمر به معروف و ناهی از منکر باید خودش عادل باشد. مستند آن حرف این روایات است که می‌گوید آمر به معروف و ناهی از منکر باید عاملٌ بما یأمرُ به، تارکٌ لما ینهی عنه، «عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» در آن که امر می‌کند در آن که نهی می‌کند رفق به خرج بدهد، با تندی و خشونت و این‌ها امر نکند به آن چیزی که امر می‌کند یا نهی نکند. این تفسیر می‌کند روشن می‌کند که آن‌جا را هم باید چه‌جوری معنا کرد.

و هم‌چنین باز 490

س: ...

ج: یعنی آن فعل، اگر این‌جوری معنا بکنیم می‌شود. بله

حدیث بعدی صفحه‌ی 490، نود نه در هامش یعنی از مستدرک است، مستدرک هم از دعائم الاسلام نقل کرده فرمود «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَيْسَ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ رَفِيقٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ رَفِيقٌ بِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَدْلٌ فِيمَا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلٌ فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ عَالِمٌ بِمَا يَنْهَى عَنْه‏»

و آخرین حدیث از این فعلاً صفحه‌ی 491 حدیث ده باب دو، این دیگر در متن خود وسائل است «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْفَتَّالِ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» این شاید باز هم باشد حالا فعلاً این که ما برخوردیم این‌ها هست. پس این دیگر فرقش با طایفه‌ی قبل این هست که در خود باب امر به معروف و نهی از منکر دارد می‌گوید رفق اعمال کنید، آن کلی بود ممکن بود بگوییم این اخص مطلق است آن را تخصیص می‌زند؛ اما این روایات در خصوص باب امر به معروف و نهی از منکر واقع شده است. آیا این تعارض برقرار است یا این روایات دلالت می‌کند که نه ما حق خشونت و این‌ها را نداریم.

عرض می‌کنم به این که حالا دو تا جواب فعلاً می‌شود گفت شاید هم بیش‌تر، جواب اول این هست که این طایفه کلاً ضعف سند دارد چون قسمتی از آن‌ها مثل دعائم الاسلام که اصلاً روایات آن مرسل هست همه‌اش، روایات دعائم الاسلام، روایت مشکاة الانوار طبرسی آن هم همین‌جور است سند ندارد روایات روضة الواعظین آن هم باز همین‌طور، منتها یک نکته‌ای است که قبلاً گفتیم الان من حضور ذهن ندارم که مراجعه کردیم که آیا آن‌ها إسناد جزمی دادند یا نه، چون اگر قدمای اصحاب باشند اسناد جزمی داده باشند از آن راه ممکن است که بگوییم که درست است. روایات جعفریات سندش، سند خوبی هست قبلاً بحث کردیم سند جعفریات را، منتها حرف بر سر این بود که این جعفریات موجود بأیدینا آیا همان جعفریاتی است که سند تمام دارد؟ سند مذکور سند خوبی است اما نمی‌دانیم کم و زیاد شده یا نه؟ چون آن‌چه که در کلمات بزرگان قدما هست این هست که جعفریات هزار تا حدیث بوده این کتابی که الان به دست ما رسیده هزار و ششصد تا نمی‌دانم چقدر حدیث دارد. پس معلوم می‌شود که به این اضافه شده کأنّه، فلذا اطمینان نداریم که آن‌چه که در این کتاب هست واقعاً همانی باشد که آن بزرگوار نوشته است. بنابراین سند این روایات از این نظر قابل استناد فقهی این روایات نیستند. این جواب اول.

جواب دوم....

س: ...

ج: نه دیگر این‌ها از هم است، یعنی منبع آن یک‌جا است، طبرسی رفته آن‌جا دیده نوشته.

جواب دوم این هست که بین این دو طایفه که آن‌جا فرموده إعمال رفق کنید، آن‌جا صریحاً فرمود که لم لاتُؤذونه؟ امر فرمود تؤنّبوهُ، تؤذلوهُ، صریح، تؤنبوه گفتیم یعنی چی؟ یعنی أنّفهُ،‌ یعنی عامله بشدةٍ، این‌ها صریح است در این، جمع بین این‌ها چه می‌شود؟ جمعش آن ادله و روایاتی که ان شاء الله در بحث بعد می‌آید که دلالت می‌کند که باید مراتب را ملاحظه کرد. بنابراین آن روایاتی که می‌گوید رفق را انجام بده معارضه نمی‌کند با آن روایت به حکومت و تفسیر آن طایفه‌ی ثالث، که رفق برای جایی است که احتیاج به خشونت و معامله‌ی شدید و این‌ها نیست که معمول موارد همین‌جور است فلذا این طایفه که می‌فرماید رفق به خرج بدهید ناظر می‌شود به حسب مراد جدی، به حسب آن تفسیری که آن طایفه‌ی ثالثه می‌کند به مواردی که نیاز به شدت نیست آن روایاتی که می‌گوید شدت را به خرج بده برای جایی است که آن طرف مقابل مصرّ بر انجام عملش هست، با امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی اثری بخشیده نمی‌شود دست برنمی‌دارد جز با این که با شدت و حدّت برخورد بشود. بنابراین جمع بین این دو طایفه روایات ولو ابتداءً درگیری دارند اما به برکت روایات طایفه‌ی سوم که مفسّر هستند و حاکم هستند این انقلاب وصف، عرض کردیم یک وقتی همان‌طور که ما انقلاب نسبت داریم و در اصول بحث می‌شود گاهی دو تا روایت با هم تباین دارند تباین کلی دارند، به واسطه‌ی دلیل سوم انقلاب نسبت می‌شود یعنی یکی از آن‌ها تخصیص می‌خورد بعد از تخصیص خوردن می‌شود اخص مطلق از آن روایت، ما انقلاب وصف هم داریم یعنی نسبت عوض نمی‌شود ولی جایگاه‌ها روشن می‌شود که آن‌جایی که گفتم رفق به خرج بده برای جایی است که نیاز نیست آن‌جایی که به تو گفتم که اعمال شدت بکن و ضرب و جرح داشته باش، ایذاء داشته باش، برای جایی است که آن مرتبه‌ی قبلی مؤثّر نیست و راهکار همین است منحصر در همین است. بنابراین به این که هر یکی از روایات این کار را می‌‌کند که نظیر شاهد جمع است شاهد جمع هم همین‌کار را می‌کند دیگر، شاهد جمع می‌آید می‌گوید که آن حرف برای آن حوزه است این حرف برای این حوزه است بنابراین با هم درگیری ندارند با هم تهافتی ندارند بنابراین ما به واسطه‌ی طایفه‌ی سوم می‌توانیم این را. دیگر چون وقت گذشته من فقط عرض بکنم ان شاء الله این پس معارضه‌ی با ادله‌ی رفق به این نحوه حل می‌شود آن ادله‌ی طایفه‌ی اول رفق یک اخص مطلق‌ هستند آن را تخصیص می‌زند آن اصلاً راجع به امر به معروف نبود مطلقا بود این راجع به امر به مرعوف بود اخص مطلق است آن‌ها را تخصیص می‌زند یا تقیید می‌کند راجع به ادله‌ی رفقی که در خصوص امر به معروف وارد شده است این دیگر اخص مطلق بودن نمی‌شود این‌جا را به طایفه‌ی سومی که ان شاء الله بعداً باید بحث بکنیم ان شاء الله اگر عمری باقی باشد و خدا توفیق بدهد سال آینده که این مراتب باید ملاحظه بشود ان شاء الله آن ادله حکومت دارد تفسیر می‌کند.

طایفه‌ی دومی که معارض ممکن است باشد ادله‌ی داله‌ی بر حرمت ایذاء، حرمت تحقیر، حرمت ضرب و شتم و امثال ذلک که این ادله با این‌ها معارضه می‌کند و طایفه‌ی سومی که معارضه می‌کند همین روایاتی است که دیروز می‌خواندیم که ممکن است کسی از بعض از آن روایات استفاده بکند که خودش دلالت می‌کند که کار نباید به این‌جا برسد شما امر و نهی کنید و ملامت کنید، این‌ها اگر دیدید اثر نکرد دیگر با این‌ها مفارقت کنید همین، دیگر نیایید بکشید یا ضرب و جرح آن‌چنانی بر ایشان وارد بکنید و این‌ها، این هم طایفه‌ی سومی است که ممکن است چنین برداشتی از آن بشود.

ان شاء الله در این ایام تعطیلات آقایان در همین مباحث هم کار می‌فرمایند. تعطیلات برای حوزه تعطیل رسمی است اما نه تعطیل واقعی و وصفی، نه وقتی که تعطیل می‌شود تازه ما وقت بهتری پیدا می‌کنیم برای این که مباحثی را که باید در آن تعمیق کنیم فکر کنیم و این احتیاج به فرصت دارد و شما آقایان دیگر در فصلی از فصول دراسی خودتان هستید و تحقیقات خودتان هستید که باید اتخاذ مبنا کنید یعنی در اصول،‌ در رجال، در فقه اتخاذ مبنا بفرمایید اتخاذ مبنا هم چه می‌خواهد؟ وقت فارغی می‌خواهد و این تعطیلات از این جهت برای یک فاضل محترم مغتنم که الان وقت دارد می‌تواند و این کارها به این می‌شود که انسان نظم به وقتش بدهد، اگر نظم به وقتش نداد می‌بینی یک مرتبه تابستان هم تمام شد تعطیلات ممتدی هم که الان ما رو به تعطیلات ممتد هستیم دیگر، تمام شد هیچ استفاده و بهره‌ای از آن نبرد اما اگر انسان نظم به کارش بدهد گمان می‌‌کنم امیرالمؤمنین سلام الله علیه به ایشان نسبت داده شده فرمودند که «تنظیم الوقت توسیعه»، آدم وقتی که وقتش را منظم بکند مثل این است که وقت را گشاد کرده گسترش داده وقت که گسترش پیدا نمی‌کند 24 ساعت شبانه‌روز که دیگر 25 ساعت و 26 ساعت نمی‌شود که، اما اگر شما نظم به آن بدهی مثل این که وقت توسعه پیدا کرده و می‌توانید بهره‌برداری از آن بکنید. شما مثلاً‌ فرض کنید اگر قم مشرف هستید در تابستان بگویید آقا من صبح‌ها ساعت هفت تا نه باید بروم کتابخانه، از خانه می‌آید بیرون می‌رود کتابخانه، در خانه که باشد بالاخره یا می‌خوابد یا بچه‌ها سر و صدا می‌کنند یا یک میهمانی می‌آید بالاخره یک کاری هست اما اگر نه برنامه می‌گذارد آقا من هفت تا نه می‌روم کتابخانه،‌ بعد می‌رود کتابخانه یک مبحثی را دنبال می‌‌کند، اتخاذ مبنا می‌کند و این مسئله که انسان یک وقتی را برای کارهایش بگذارد که منظم بکند کار را، این واقعاً به خیلی کارها انسان می‌رسد، با نظم انسان می‌تواند خیلی از امور را انجام بدهد. انسان بعضی بزرگان را که تعجب می‌کند که این‌ها چطور مثلاً ‌موفق شدند این همه در علوم مختلف این‌ها مهارت پیدا بکنند حتی تألیف داشته باشند این‌ها سِرّش همین بوده که بالاخره ابزار توفیق الهی را فراهم کردند خدای متعال هم عنایت فرمود در اثر این که او «من جاهد فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا» وقتی انسان بنایش را بر این گذاشت و از وقتش استفاده خواهد کرد این را هم بدانید «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَاب‏» انسان یک مرتبه می‌بیند دیگر سنش شد کذا، و در همین فرصت‌ها است که باید حتماً ان شاء الله از این کارهای مختلف مهما امکن از کارهای مختلف پرهیز بشود، آن‌هایی که واقعاً در خودشان استعداد می‌بینند و این جهت را می‌بینند که می‌توانند موفقیت‌های علمی داشته باشند الان به نظر می‌آید که یکی از ضرورت‌های حوزه‌ی مبارکه‌ این هست که قوای علمی آن تقویت بشود و در اثر بالاخره این که بسیاری از فضلا،‌ بسیاری از با استعدادها در اثر بالاخره وظایفی که بوده حالا یا وظایف واقعی یا گاهی هم وظایفی که آدم خیال کرده وظیفه است ولی ممکن است که واقعی نباشد، بخاطر این‌ها اشتغالات مختلف پیدا کردند این‌ها سرمایه‌هایی بودند که الان دیگر از ارتقاء علمی بالاخره الان بازماندند وظایفی به گردن‌شان آمده وظایفی را دارند انجام می‌دهند بنابراین آن‌هایی که واقعاً می‌توانند اگر هی به افراد، بعضی‌ها می‌آیند با من مشورت می‌کنند بالاخره می‌آیند خدمت‌شان پیشنهادهای مختلف به آن‌ها می‌‌کنند کذا و کذا، من توصیه می‌کنم به این که آن‌هایی که استعداد دارند و می‌توانند این توصیه‌ها را و این مشورت‌ها و این درخواست‌هایی که می‌شود همه‌ی این‌ها را جواب منفی بدهند و واقعاً‌ بپردازند به تقویت قوای علمی خودشان که ما ان شاء الله یک آینده‌ی قوی‌ای برای حوزه‌ی مبارکه داشته باشیم، ما در تمام علوم حوزوی الان دارد کفگیر به ته دیگ می‌خورد کم کم خدای ناکرده، ما در فقه و اصول که آن دو علم رایج حوزه‌های علمیه هست ما الان این حوزه‌ی مبارکه که هشتاد هزار نفر می‌گویند مثلاً‌ جمعیت دارد آن‌هایی که ما می‌توانیم الان بشماریم و بگوییم البته خیلی‌ها را هم نمی‌شناسیم ولی آن مقداری را که می‌شناسیم چند نفر هستند که معتمد هستند در فقه و در اصول و این‌ها، نباید این‌جوری باشد یا در علوم تفسیر هم همین‌جور است در فلسفه هم همین‌جور است در کلام هم همین‌جور است، حالا این‌ها که علومی است که از قبل هم از حوزه‌ها مورد توقع بوده، امروز دائره‌ توقع از حوزه خیلی فراتر از این امور است و با تشکیل حکومت اسلامی باز وظایف اُخری حتی از نظر علمی بر عهده‌ی حوزه‌های علمیه قرار داده شده امیدواریم که ان شاء الله همه‌ی ما خدای متعال توفیق بدهد هم وظایف‌مان را درک کنیم که چیست و هم خالصاً لوجه الکریم ان شاء الله به آن‌ها اقدام کنیم، ان شاء الله فضلای محترمی که توانایی و امکان هست برای‌شان که ان شاء الله تبلیغ هم مشرف بشوند حتماً‌ إن شاء‌ الله از این فضیلت عظمی محروم نکنند خودشان را.

من یک حدیث را هم در این باب،‌ فقط یک حدیث می‌خوانم که حالا یا دو حدیث می‌خوانم ببینید «و قال علیه السلام الْعَالِمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُضِي‏ءُ لِلنَّاسِ فَكُلُّ مَنْ أَبْصَرَ بِشَمْعَتِهِ دَعَا بِخَيْر» بخصوص در سابق الایام که برق نبود اگر یک نفری یک شمعی در یک کوچه‌ای دست می‌گرفت، در یک گذری دست می‌گرفت هر کسی آن‌جا رد می‌شد دعا می‌کرد می‌گفت خدا پدرت را بیامرزد که الان این شمع را روشن کردی ما پایمان‌ در چاله و چوله نمی‌رود نمی‌افتیم چکار نمی‌کنیم. پدر ما خدا رحمت‌شان کند می‌گفتند من طلبه که شده بودن بعد که آمده بودم شیراز یا همان جهرم هم که بودم برمی‌گشتم پدر ما به زور و جبر چراغ جلوی ما می‌کشید، آن وقت‌ها مثل یک فانوسی ... هر چه می‌گفتم بابا من نمی‌شود که پدر جلوی فرزندش، من فرزند شما هستم چطور شما؟ قبول نمی‌کرد می‌گفت تو شدی سرباز امام زمان سلام الله علیه، من وظیفه‌ام هست که این کار را بکنم یعنی برای خدا، با این عشق با این محبت بچه‌هایشان را به حوزه می‌دادند حالا هم همین‌جور است و دیگر مسئله‌ی فرزندی و پدری و من بزرگتر هستم می‌گوید نه تو یک ارتباطی پیدا کردی، این ارتباط به حضرت حجة سلام الله علیه پیدا کردی. حالا این‌جا امام علیه السلام، امام باقر علیه السلام به حسب این نقل می‌فرماید «الْعَالِمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُضِي‏ءُ لِلنَّاسِ فَكُلُّ مَنْ أَبْصَرَ بِشَمْعَتِهِ دَعَا بِخَيْر» دعای خیر می‌کند «كَذَلِكَ الْعَالِمُ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُزِيلُ ظُلْمَةَ الْجَهْلِ وَ الْحَيْرَةِ» عالم هم یک شمعی همراه خودش است آن شمع چه هست؟ برهان است، دلیل است، آیه است، روایت است که با این ازاله می‌کند جهل‌های مردم را، حیرت‌ها و شکوک مردم را، سردرگمی‌های مردم را ازاله می‌کند «فَكُلُّ مَنْ أَضَاءَتْ لَهُ فَخَرَجَ بِهَا مِنْ حَيْرَةٍ أَوْ نَجَا بِهَا مِنْ جَهْلٍ فَهُوَ مِنْ عُتَقَائِهِ مِنَ النَّارِ» هر کس به واسطه‌ی این علومی که دارد آمد مسیر را روشن کرد، جهالت مردم را برطرف کرد، حیرت‌های آن‌ها را برطرف کرد این در حقیقت آزاد شده‌ی از جهنم است به سبب این آقا، به دست این آقا، آن وقت اثر آن چه هست؟ «وَ اللَّهُ يُعَوِّضُهُ عَنْ ذَلِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ لِمَنْ أَعْتَقَهُ مَا هُوَ أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الصَّدَقَةِ بِمِائَةِ أَلْفِ قِنْطَارٍ» بکل شعرةٍ، خدای متعال در مقابل این خدمتی که این عالم به واسطه‌ی علمش به آن شخص داده، او را از جهالت نجات داده، او را از حیرت نجات داده خدا به جای این کارش و عوض این کارش به هر شعره‌ای که در وجود این آقا هست «بِكُلِّ شَعْرَةٍ لِمَنْ أَعْتَقَهُ»، آدم پس این هم دلیل می‌شود بر این که آدم هر کسی پرموتر است به ... «بِكُلِّ شَعْرَةٍ لِمَنْ أَعْتَقَهُ مَا هُوَ أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الصَّدَقَةِ بِمِائَةِ أَلْفِ قِنْطَارٍ» تا می‌فرماید «لَكِنْ يُعْطِيهِ اللَّهُ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ رَكْعَةٍ يُصَلِّيهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْكَعْبَة» این اثر تبلیغ درست است خود این روایت شریفه پیام هم به ما می‌دهد باید تبلیغ ما از نظر محتوا شامل چی باشد؟ باید تبلیغ ما محتوا و مضمونش چیزی باشد که مردم را از حیرت بیرون بیاورد، نه وارد حیرت بکند. گاهی در منبر و سخنرانی حرف گاهی تازه حیرت‌افزائی می‌کنیم این نه، باید از حیرت آن‌ها را بیرون بیاوریم از جهالت بیرون بیاورد، دین را به آن‌ها یاد بدهد، آن که مهم است دل‌ها را جذب می‌کند خیلی یک عالم دینی باید اشاره‌اش به مطالب سیاسی و امثال ذلک گذرا باشد. گاهی که می‌بیند الان یک نتیجه‌ی آن‌جوری هم می‌گیرد یک اشاره‌ای می‌کند اما باید آن چیزی که اصل در کار است آن جهات معنوی باشد آن اگر بود آن وقت جهات دیگر هم درست می‌شود. یک وقتی عرض کردم خدمت شما که آیت الله خامنه‌ای حفظه الله تعالی و نصره و ایّده، ایشان می‌فرمودند که من خدمت مرحوم امام رضوان الله علیه عرض کردم آقا این کاری که شما کردید نتیجه‌ی کار هزار سال روحانیت است هزار سال روحانیت در روستاها و شهرها و قصبات و همه‌جا، تبلیغ دین کردند در نهاد مردم مردم علاقه‌مند شدند به دین، به ائمه علیهم السلام، به مراجع، به بزرگان، شما از این موقعیت استفاده کردید، اگر این نبود چه‌جور لبیک می‌گفتند، مردم بچه‌هایشان را برای چه فرستادند جبهه، مردم برای چه این‌قدر صبر کردند؟ برای خاطر این هست که عاشق سید الشهدا شدند، عاشق اهل بیت شدند عاشق زینب کبری شدند، این‌ها شدند دیگر، حالا پایشان را می‌گذارند جای پای آن‌ها با اخلاص، اگر ما آن‌ها را خدای ناکرده آن‌جوری که شایسته هست آن حب الله را، حب ائمه را، حب معنویت را و این‌ها را ترویج نکنیم بنابراین آن که مهم است ان شاء الله در تبلیغات باید این جهت باشد.

و این روایت دیگر را عرض کنم که باز یکی از عوامل و راه‌های برای تبلیغ صحیح است. این در روایات متعدد است در کافی شریف هم هست «عن ابن ابی یعفور» عبد الله بن ابی یعفور؛ «قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الْوَرَعَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ» این‌ها را اگر شما ببینند خود این‌‌ها دعوت می‌کند آن‌ها را به طرف دین، «فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ»

 آخرین حدیث که این مطلب را هم نام مرحوم شهید قدوسی قدس سره را ببرم که ایشان هم بسیار مرد شریف و بااخلاصی بود که ما مدرسه حقانی که مدتی می‌رفتیم ایشان مدیر بودند و واقعاً اخلاص عجیبی داشت. پنج‌شنبه‌ها درس اخلاق بود علمای مختلف تشریف می‌بردند گاهی که کسی نبود خود ایشان اخلاق می‌فرمود. یک روزی همین اوان تبلیغ بود ایشان فرمودند که مواظب باشید تبلیغ که می‌روید مثل شمع نباشید شمع چکار می‌کند؟ نوافشانی می‌کند ولی خودش تمام می‌شود این‌جور می‌فرمود نباشید. بعد من این فرمایش ایشان را در این حدیث شریف دیدم که این ابتداءً خیال می‌کردیم که این نصیحت و کلمه‌ی حکمتی است که خود ایشان فرموده، این نه حدیث شریف است «عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَثَلُ مَنْ يَعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَ لَا يَعْمَلُ بِهِ كَالسِّرَاجِ يُحْرِقُ نَفْسَهُ وَ يُضِي‏ءُ غَيْرَه‏» سراج هم همین‌جور است دیگر، چراغ نفتی مثلاً، این کم‌کم، کم‌کم روشنایی می‌دهد روشنایی می‌دهد این نفتش هی تمام می‌شود تمام می‌شود «يُحْرِقُ نَفْسَهُ وَ يُضِي‏ءُ غَيْرَه‏» خدای ناکرده اگر ما در تبلیغ‌مان مواظب نباشیم حرف صحیح بزنیم، حرف شایسته بزنیم، حرف درست بزنیم، نمی‌دانیم این حدیث وارد شده یا نه؟ همین‌جور به اسلام نسبت بدهیم این‌ها مضالّ اقدام ما هست دیگر، یا یک چیزی که می‌دانیم اسلام این را می‌خواهد مردم نمی‌پسندند آن را نگوییم، بابا ما باید بگوییم که این حجاب حکم اسلام است و هر کس در این باب کوتاهی می‌کند من المسئولین یا غیر مسئولین این‌ها را باید بگوییم، این‌ها اسلام نیست ما قبول نداریم این‌ها را، ما قبول نداریم یک مسئولی مصاحبه بکند با یک خانمی که موهایش بیرون است هیچ چیزی به او نگوید مخصوصاً اگر آن مسئول معمم باشد، با او مصاحبه نکند ما قبول نداریم به این که در مملکت اسلامی، حکومت اسلامی وقتی که بیمارستان‌ها می‌رویم می‌بینیم این پرستارها این‌ها این‌جوری هستند شما نمی‌توانید جلوی این‌ها را بگیرید در ادارات می‌روید نمی‌توانید جلوی آن‌ها را بگیرید ما باید این‌ها را به مردم بگوییم، بگوییم این نیست حوزه این را نمی‌گوید علما این را نمی‌گویند اسلام این را نمی‌گوید مرجعیت این را نمی‌گویند رهبری هم این را نمی‌فرماید. این را باید بگوییم کارهای خلاف را، موسیقی پخش می‌شود از صدا و سیما باید این را محکوم بکنیم اگر چیزی حرام است باید محکوم بکنیم حکم خدا که رودربایستی ندارد. این‌ها را باید بگوییم آن‌چه که درست است باید به مردم گفته بشود راه حق به مردم گفته بشود خدای ناکرده در اثر نگفتن ما محجور نشود احکام اسلام، یا مردم خیال نکنند به این که نه این‌ها حلال است این‌ها اشکال ندارد. آن‌چه که حرام است آن‌چه که واجب است این‌ها باید گفته بشود البته باید همه‌ی جوانب مسئله را هم انسان ملاحظه بکند بی‌خود تهمت به کسی نزند یا ارکان نظام را وقتی تزاحم هست مواظبت بکند که همه‌ی جهات، جامع الاطراف انسان باید باشد دیگر، این هم مطلب آخری است که عرض کردیم خدا ان شاء الله همه‌ی ما را توفیق به فهم وظایف و انجام آن‌ها خالصاً لوجه الکریم بفرماید. و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.